

همدم مادرانگی

روایتی از بانو زهرا حجت، مدیرعامل مؤسسه «همدم»
که مادر ۴۰۰ دختر بی سرپرست و کم توان ذهنی است



عکس: سانا صفایی | شهرآر

در زندگی، اوقاتی هست که شاید نمی دانیم چرا و چطور، اما در راهی قرار می گیریم که برای همیشه مسیر زندگی مان را تغییر می دهد. زهرا حجت نیز از جایی که فکرش را هم نمی کرد دلش به دل مؤسسه خبریه دختران بی سرپرست و کم توان ذهنی گره می خورد. اوایل به واسطه شغل شوهرش که کارمند بهزیستی بود، با بچه ها آشنا می شود تا کارهای مربوط به دندان پزشکی شان را انجام بدهد، اما به مرور چنان وابسته شان می شود که کسب و کار اصلی خود را رها می کند، مادر ۴۰۰ دختر می شود و از سال ۸۱ به عنوان مدیرعامل مؤسسه همدم (فتح المبین) فعالیت می کند. همیشه حفظ شان و کرامت انسانی این معلولان برایش در اولویت بوده است. به همین دلیل، هیچ وقت حتی فکر هم نکرده است از طریق انتشار عکسی با صورت نشسته یا لباسی مندرس، ترجم دیگران را برانگیزد بلکه از همان ابتدا تا امروز با توانمندسازی فرزندان این خانه مشارکت نیکوکاران را از سراسر کشور جلب کرده است.



سعیده آل ابراهیم

➤ نمی خواستم از فعالیت اجتماعی دور شوم
به فاصله یک سال از تولد پسر اولش، فرزند دوم او به دنیا می آید. حجت در همه این مدت، زمان کاری اش را محدود می کرد اما قطع نمی کرد زیرا به گفته خودش، نمی خواست از فعالیت اجتماعی و استقلاللی که داشت دور شود. «هماهنگی میان همسر داری، مادرانگی، شغل و خانه داری سختی های خود را داشت، اما همیشه تصور می کردم پیش از سی سالگی باید فرزندم را به دنیا بیاورم. هیچ وقت به بچه هایم کلید ندادم که بعد از مدرسه تنها به خانه بروند. همیشه خودم آن ها را بدرقه کردم و خودم به استقبالشان رفتم.»
همسر حجت در مؤسسه همدم فعالیت می کرد. به همین علت، او نیز زیاد توصیف این مرکز توان بخشی و دخترانش را می شنید و علاقه مند شد که برای این بچه ها کاری انجام بدهد. یکی از کمک های مورد نیاز اقدامات دندان پزشکی بود، به این دلیل که بچه ها نمی توانستند آن طور که باید بهداشت اصولی دهان و دندان را انجام بدهند و حتی دخترانی که کم توان ذهنی هستند، باید توسط مادر یا ران دهانشان مسواک شود. «این مرکز بخش دندان پزشکی داشت، هرچند وسایل کهنه بود. کار را شروع کردم و پس از مدتی، به قدری وابسته این بچه ها شدم که دیگر دوری از آن ها برام مشکل بود.»
او بر این باور است نباید صحبت از کار را به داخل

بود و زمانی که حقوق را واریز می کردند، خرج خورد و خوراک، پوشاک، دارو و روز مبادا را کنار می گذاشت.»
او در همه این سال ها سعی می کند مادرش را الگوی خود قرار بدهد، اما خودش این طور فکر می کند که حتی به سایه مادر هم نمی رسد. مادر حجت بعد از اینکه سرپرست خانوار می شود، حتی بیش از قبل به تحصیل بچه ها اهمیت می دهد. او رشته دندان پزشکی را برای تحصیل در دانشگاه فردوسی مشهد و فعالیت انتخاب می کند. «سال ۵۵ یکی از دوستان برادرم به خواستگاری آمده بود و از آنجا که خانواده ها از هم شناخت داشتند، ماجرا خیلی زود به ازدواج ختم شد. یک سال بعد نیز سر خانه و زندگی مان رفتم. من در این مدت درس می خواندم. سال ۶۰ فارغ التحصیل شدم و درست همان سال اولین پسرم به دنیا آمد.»
او بر این باور است که تربیت فرزند برای یک مادر، مهم تر از هر چیزی است، اما این امر به معنای دوری مادر از اجتماع نیست. به همین دلیل، بعد از فارغ التحصیلی، به جای کار دولتی، بی درنگ در مطبخ شروع به کار می کند تا مدیریت زمان زندگی و کار در اختیار خودش باشد. «بیش از اینکه بخواهم نقش یک دندان پزشک را داشته باشم، مادر بودن برایم اهمیت داشت. در نتیجه برنامه ام را با بچه ها تنظیم می کردم. برای نمونه، زمانی که مدرسه بودند، من هم در محل کار حضور داشتم.»

تاکنون بارها و به مناسبت ها و در مراسم مختلف پا به مؤسسه همدم گذاشته ام و هر بار نقش اصلی گزارشم، دختران این خانه بوده اند که می شود از هر یک کتابی مجزا نوشت. اما این بار زاویه دوربین ذهنم را به سمت بانویی بردم که هر کدام از این بچه ها بی کم و کاست او را مادر خود می دانند، مادری که بارها در مراسم مختلف دیده ام که از شیرین زبانی بچه ها قند در دلش آب می شود و هنگام بیان ناخوشی آن ها، چهره اش در هم می رود.

➤ مادرم به معنای واقعی کلمه «مدیر» بود
حجت فرزند پنجم خانواده ای هشت نفری است. پدرش اهل تهران و مادرش مشهدی بودند. او نیز در مشهد به دنیا می آید و بزرگ می شود. پدرش کارمند گمرک بود و به تحصیل بچه ها بسیار اهمیت می داد و مادر با اینکه تحصیلاتش تا ششم ابتدایی بود، به معنای واقعی کلمه در همه امور مدیر بود. خاطرات او از پدر، به ۱۵ سال ابتدایی زندگی اش برمی گردد، پیش از اینکه پدر بر اثر سکته قلبی از دنیا برود. «از آن زمان، مادرم هم نقش پدر، هم نقش دوست و هم نقش مادر را بر ایمن ایفا می کرد. در خانه ای که پدر به نام مادر زده بود زندگی می کردیم و کارهای خانه با حقوق و مستمری پدر و اجاره ای که از یک خانه دیگر داشتیم می گذشت. مادرم خیلی آینده نگر

شهرآر

شهربانو

۲۳ شهریور
۱۴۰۰
۲۳ شهریور ۱۴۴۴ شماره ۲۵۴۱

(۴)